

وقتی خون و نژاد حرف اول را می‌زند

Photo: dundanim/depositphotos.com

ماهرخ غلامحسین پور

حلیمه می‌خواست بجنگد با تقدیری که سال‌های سال برای او و دخترهای طایفه نوشته شده بود. برای همین هم درخواست بزرگی از پدرش داشت. او از پدر و برادرانش خواست در شب عروسی در کنارش باشند، نه مهمان خانواده داماد که پسرعمویش بود. او از پدرش خواست به عنوان پدر عروس همراهی‌اش کند.

چنین چیزی در طایفه آنها به ندرت اتفاق می‌افتد.

حلیمه می‌گوید با اینکه عزیز کرده پدرش بوده، اما با وجود این هرگز تصورش را نمی‌کرده که پدرش زیر بار چنین درخواستی برود. در طایفه آنها پدر و برادران عروس هیچ‌وقت در مراسم دخترشان شرکت نمی‌کنند و اگر هم در مراسم عروسی به عنوان مدعو حاضر باشند، مهمان خانواده دامادند، نه میزبان مهمانان دیگر.

در طایفه حلیمه که اصرار دارد در این گزارش نام آن به میان نیاید، مهر و عاطفه زیاده یک پدر به دخترش نوعی ذلت و خواری محسوب می‌شود. دخترها اگر هم به دل عزیز باشند باید به چشم، خوار بیایند.

او به تلخی می‌خندد و می‌گوید: «به عنوان یک پدر نباید مهتر را به دخترت نشان بدهی.»

این رسوم گرچه در بسیاری از شهرهای بزرگ به فراموشی سپرده شده‌اند اما کماکان در روستاهای حوالی ماهشهر، رامشیر، دشت آزادگان، هویزه و شادگان برقرارند.

نامی که می‌توان بر این رسم گذاشت، این است: عرضه کردن دختری که به زعم قبیله به مرحله «دم بخت بودن» رسیده است.

نخستین اصل هم این است: پدر و برادران عروس در مراسمی که قرار است دخترشان مورد تعرض قرار بگیرد شرکت نمی‌کنند. به نوعی می‌شود گفت خفت و خواری خانواده در جریان است.

ازدواجی که خفت و خواری خوانده می‌شود

حلیمه درباره مراسم خواستگاری خود می‌گوید در این مراسم با احساس شدید خفت و خواری دست و پنجه نرم کرده است. او که تنها دختر لیسانسه روستاست، درباره روال و اصول یک خواستگاری در طایفه و روستایشان می‌گوید: «هر خواستگاری که می‌خواهد در خانه دختر را بگوید باید اول مطمئن باشد که آن خواستگاری، معترضی ندارد.»

موضوع معترض در ازدواج‌هایی که در میان طوایف و قبایل انجام می‌شود موضوعی است که می‌تواند تا حدود زیادی چالش برانگیز شود و حتی به درگیری‌های خشونت‌آمیز و قتل بینجامد.

حلیمه در همین زمینه می‌گوید: «مقوله ازدواج در روستای ما به هیچ وجه یک امر فردی و شخصی تلقی نمی‌شود. معمولاً عموزاده‌ها شامل پسر عموهای پدر و پسر عموهای خود دختر در اولویت هستند. اگر دختری از خانواده عمویش خواستگاری داشته باشد، دیگر خواستگاران غریبه اجازه ورود به خانه او را نخواهند داشت چون در این شرایط پسر عمو معترض خواستگار غریبه به حساب می‌آید.»

او درباره نقش خود دختران در این ازدواج‌ها می‌گوید: «کسی نظر دختر را نمی‌پرسد چرا که ازدواج بر اساس رسوم و سنن طایفه و قبیله، امری مسلم، محقق و محتوم است.»

اگر پسر عمو نخواهد

در مواردی هم ممکن است پسر عمو نظر مثبتی برای آن وصلت نداشته باشد که در این صورت پدر دختر باید همه خانواده را جمع کند و احتمالاً خواستگاری پسر خاله یا پسر دایی به عنوان خواستگاری غریبه - که فقط یک پله به خانواده عروس نزدیک‌ترند - در میان گذاشته شود.

«آمال عساکره» دیپلم ندارد. تا سیکل درس خوانده. او در یکی از روستاهای حوالی شادگان زندگی می‌کند. می‌گوید پدرش یک مهمانی بزرگ داد. می‌خواست مطمئن باشد که هیچ کدام از برادرزاده‌هایش، حتی آنهایی که همسر و چند بچه داشتند، خواهان ازدواج با او نیستند. وقتی کسی اعلام آمادگی نکرد آن وقت بود که به ازدواج او با پسر خاله‌اش رضایت داد:

«در قبیله ما شوهر خاله، شوهر عمه و تمام وابستگان مادری و خانواده دایی یک پله غریبه‌تر محسوب می‌شوند و در صورت ازدواج با فرزند یکی از آنها، این ازدواج فامیلی محسوب نشده و ازدواج با غریبه حساب می‌شود. به همین دلیل است که والدین من و خانواده عموم فرزندان مرا خودی حساب نمی‌کنند.»

از دیدگاه خانواده، فرزندان متولد شده از وصلتی به غیر از خانواده پدری، غریبه محسوب می‌شوند و فرزندان که از ازدواج پسر عمو و دختر عمو یا عموزاده‌های پدری به دنیا می‌آیند، خودی‌تر به حساب می‌آیند.

در ازدواجی که پسر عمو خواهان ازدواج با دختر عمویش باشد، برادران و پدر و داماد و مردان خانواده دختر با کمال میل در جشن عروسی شرکت کرده و یزله به پا می‌کنند و جشن با شادی و پایکوبی و مراسم ویژه برگزار می‌شود. اما برادران و پدر عروس به عنوان مهمان خانواده داماد در جشن شرکت می‌کنند. مراسمی که با شادی و هیاهو و گرمی زنان و مردان طایفه به میمنت و شادی تلقی می‌شود.

وقتی حضور پدر در مراسم عروسی ات خوش شانس بودن است

حلیمه می‌گوید در وصلت بین دختر عمو و پسر عمو، پدر و برادران عروس به دعوت رسمی داماد در مراسم عروسی شرکت می‌کنند و این وصلت و آمیزش را بسیار خوش یمن و مبارک می‌دانند. رسمی که پدر حلیمه آن را نادیده گرفته و پا به پای دخترش در مراسم شب عروسی او حضور داشته و از هر گونه مهربانی و بوسه و کنار به دخترش دریغ نکرده است.

حلیمه می‌گوید که شاید او جزو خوش شانس‌ترین زنان طایفه بوده است.

او درباره مشارکت مردان خانواده عروس در جشن عروسی دخترشان با یک فرد غریبه می‌گوید: «این قبیل موارد فقط با مشارکت زنان خانواده دختر اجرا می‌شود. عروس را از صبح به آرایشگاه می‌فرستند و فقط زنان خانواده به همراه عروس در مراسم او حضور دارند و مردان خانواده در مراسم عروسی دخترشان هیچ‌گونه حضور پررنگی ندارند. این شامل نوجوانان پسر بالای ۳۱ سال هم می‌شود. هر پسر نوجوانی که از ۳۱ سال شمسی عبور کرده باشد در مراسم عروسی خواهرش با یک فرد غریبه مشارکت نمی‌کند.»

بد سیرست، تنهاتر است

معضل نوار بهداشتی و به خطر افتادن سلامت زنان فرودست

زندگی‌هایی که پای منقل آن‌ها به باد می‌رود

حلیمه می‌گوید این رسم در برخی از طوایف که به زندگی شهری نزدیک‌تر هستند و به روشنفکری شناخته می‌شوند به دست فراموشی سپرده شده است، اما به معنای این نیست که کماکان در روستاهای دورافتاده اجرا نمی‌شود.

چه بسیار دخترکانی که با تلخی و اندوه چنین سرنوشتی را پذیرا می‌شوند چون حق اعتراض ندارند.

مادر، خواهران و زنان خانواده دختر را به خانواده داماد تحویل می‌دهند و زمانی که از باکرگی او مطمئن شدند به خانه برمی‌گردند و دیگر با آتیه و سرنوشت دختری که رفته، کمتر درگیر می‌شوند.

اما دلیل مشارکت نکردن مردان در عروسی دخترشان با فرد غریبه چیست؟

حلیمه در پاسخ به این سوال می‌گوید: «آنها اعتقاد دارند مردی غریبه و غیر هم‌فامیل قصد عمل نزدیکی کردن به دخترشان را دارد و غیرت و تعصب مردان خانواده اجازه مشارکت در این مراسم و سپردن دخترشان - با رضایت و طیب خاطر - به چنین عملی را نمی‌دهد. آنها در صورتی در مراسم شادمانی شرکت می‌کنند که دخترشان را به هم خون خودشان سپرده باشند و نژاد داماد هم‌نژاد با خانواده باشد.»

دامادهای غریبه نادره

«نادره» به عنوان زن میانسالی که سه دخترش را به خانه بخت فرستاده، نمی‌تواند رفتار مردان طایفه را درک کند و از این موضوع شکایت دارد اما حق اعتراض را برای خود محفوظ نمی‌داند.

او می‌گوید: «سه دخترم را به خانه بخت فرستادم. دختر بزرگم همسر پسر عمویش شد و تنها مراسمی که همسرم و پسرانم در کنار ما به

شادی و پایکوبی پرداخته و گوسفند قربانی کردند، رقصیدند و خوشحال بودند همین مراسم عروسی دختر بزرگم بود. دو دختر کوچکترم اما پدر و برادرانشان را در عروسی خود ندیدند گرچه هر دوی آنها عروس خواهرانم هستند.»

نادره می‌گوید از اینکه پسر خواهرانش غریبه به حساب آمده‌اند ناراحت شده.

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

او می‌گوید: «به نظرم این یک جور بی‌عدالتی است اما ما به این رسوم عادت داریم و به این روش خو کرده‌ایم. اینجا کسی حق اعتراض مادر را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را نوعی عصیان و بی‌توجهی به رسومات فرض می‌کنند.»

شاکر و ناصر خواهرزاده‌های نادره هستند. آنها به فاصله هشت سال با دو دختر کوچک‌تر نادره ازدواج کرده‌اند اما در مراسم ازدواج هیچ‌کدامشان، همسر و پسران نادره مشارکتی نداشته‌اند.

نادره می‌گوید: «وقتی درگیر مشکلی می‌شویم و نیاز به مشورت داریم به داماد بزرگمان که وابستگی خونی به همسر دارد متوسل می‌شویم و معمولاً مشکلات خانواده را از دو داماد دیگر پنهان می‌کنیم. او همیشه در اولویت است و اگر به هر دلیل امکان یاری‌رسانی نداشته باشد به دو داماد غریبه‌مان رجوع می‌کنیم. باز هم ما رسم و رسومات بهتری داریم. طوایفی را می‌شناسم که با دختر دم بختشان شرط می‌کنند تا شش ماه بعد از مراسم عروسی حق رفتن به خانه پدری ندارد. وقتی دختر باردار شد برای رفت و آمد آسوده‌تر است چون در آن صورت اطمینان خاطر وجود دارد که دخترشان پس از هم آغوشی با یک مرد غریبه حتماً به خاطر فرزندش هم که شده با او خواهد ماند و می‌شود به واسطه آن نوزاد مشترک به او اعتبار داد. البته هر چقدر که دخترها بتوانند پسران بیشتری به دنیا بیاورند معتبرتر و قابل احترام‌ترند.»

روایت زینب

«زینب» از عرب‌های طایفه بنی کعب اهواز، حدود چهار سالی است عروس خانواده غریبه‌ای در شادگان شده است. او می‌گوید شب ازدواجش با ۷۱ زن از زنان فامیل‌های شادگان شده است اما حتی مادرش او را همراهی نکرده چون پدرش چنین اجازه‌ای به مادرش نداده است.

والدین زینب از چهار سال پیش تا کنون فقط یک بار به مدت چند ساعت پا به خانه او گذاشته‌اند تا او را با خودشان تا اهواز همراهی کنند آن هم از سربند زمانی که متوجه شدند همسر زینب زن دیگری اختیار کرده و تلاش دخترشان برای بازگرداندن مردش به زندگی مشترک بی‌نتیجه بوده است.

زینب می‌گوید: «آنها آمدند مرا برگرداندند خانه. آنها گفتند پسرمان شانس زندگی جدید را از من می‌گیرد. ناچار شدم فرزندم را در شادگان به خانواده همسر سابقم بسپارم و منتظر خواستگاری مردی چند زنه باشم تا شاید مرا از کنج خانه پدری نجات بدهد. اما هر دم و هر لحظه دلم برای پسرکم می‌تپد. آنها اجازه ندادند پسر ۹ ماهه‌ام را با خودم بیاورم. به زعم آنها پسر از خون یک غریبه بود. پدرم گفت شک نکن که پسرت درست مثل پدرش خواهد شد چون خون او در رگ‌هایش جاری است. اینجا خون حرف اول را می‌زند.»